



بیکاری فراگیر در بحبوحه بیماری جهان گیر: دادخواستی علیه سرمایه‌داری

ریچارد وولف، ترجمه: امیر گلایی

این روزها سرتیترهای اخبار برایمان با صدای بلند از آسیب‌ها، رنج‌ها و خسران‌هایی می‌گویند که بر اثر انفجار تاریخی بیکاری در جهان سرمایه‌داری پدید آمده است. بیکاری همواره دادخواستی علیه سرمایه‌داری بوده و ضمناً تهدیدی جدی برای آن به شمار می‌آید. نظام سرمایه‌داری پاداش کارفرمایان را با سود حاصل از کارمزدی کارگران پرداخت می‌کند، با این حال، نمی‌تواند کارگران را سر کار نگه دارد و در نتیجه به سود خود هم لطمه می‌زند. بدتر آن که این مشکل به تناوب تکرار می‌شود و این پدیده را به عنوان چرخه کسب‌وکار می‌شناسند.

این چرخه‌ها ماهیت سرمایه‌داری را آشکار می‌کنند و نشان می‌دهند که سرمایه‌داری یک نظام اجتماعی ذاتاً غیرعقلانی است. در وضعیت بیکاری، کارگران بیکار همچنان به مصرف خود ادامه می‌دهند، البته به میزان کمتر، فقط این که دیگر تولید نمی‌کنند. قطعاً بهتر است کارگران مشغول تولید چیزی باشند که مصرف می‌کنند. ولی سرمایه‌داری به رغم تلاش‌های بیشماری که صورت داده- و از جمله آنها می‌توان اشاره کرد به اقتصاد کینزی و سیاست‌هایی که از دهه ۱۹۳۰ به این طرف اجرا شد- نمی‌تواند در طی این چرخه‌های مکرر خود این کار را به انجام برساند و به این ترتیب این چرخه‌ها هر بار رنج و خسران بسیار به بار می‌آورند.

اما جنبه دیگر غیرعقلانی بودن سرمایه‌داری این است که اکثر سرمایه‌داران لجوجانه از این که به یک بدیل بدیهی برای بیکاری توجه کنند سر باز می‌زنند، چه رسد به این که در صدد اجرای آن برآیند. و آن هم اینکه وقتی اخراج کارگران شروع می‌شود (به سبب کاهش تقاضا، خودکارشدن فرایندهای کاری و مانند اینها)، کارفرمایان می‌توانند کارگران را نگه دارند و در عوض

ساعات کار هفتگی را کاهش دهند. می‌شود به جای ۱۰ درصد بیکاری، ساعت کاری پایه برای همه از ۴۰ ساعت به ۳۶ ساعت برسد و همه کارگران جمعه‌ها به جای ساعت ۵ عصر ساعت ۱ بعد از ظهر به خانه بروند.

دشوار می‌توان محاسبه کرد که هزینه بیکاری بیشتر است یا هزینه کاهش ساعت‌های کار. احتمالاً علت اینکه اکثر سرمایه‌داران ترجیح می‌دهند کارگران را از کار بیکار کنند و ساعت کاری را کاهش ندهند، این است که از این طریق می‌توانند قدرت خود را بر کارگران اعمال کنند. اگر کارگران حس کنند واقعاً ممکن است بیکار شوند به اضطراب می‌افتند و به رقابت با یکدیگر برمی‌خیزند تا در نهایت آنکه اخراج می‌شود خودشان نباشند. در این حالت، آنچه برای کارفرما (که در اقلیت است) عقلانی به نظر می‌رسد به رغم غیر عقلانی بودن آن برای کارگران (که در اکثریتند) دست بالا را پیدا می‌کند. حتی در وضعیت بیماری جهان‌گیر نظیر امروز که امنیت فضای کار با فاصله‌گذاری اجتماعی تضمین می‌شود، انتخاب بدیلی دیگر برای بیکاری - یعنی کاهش ساعت‌های کار - امری کاملاً معقول به نظر می‌رسد، اما چنین چیزی به ندرت اتفاق می‌افتد.

احتمال بیکار شدن اضطراب به جان کارگران و خانواده‌های ایشان می‌اندازد. تجربه بیکاری همراه است با افزایش سطح افسردگی، اعتیاد به الکل و مواد مخدر، مشکلات بین زوجین، کودک آزاری و سایر امراض اجتماعی، و البته همراه است با کاهش سطح اعتماد به نفس، مهارت‌های کاری، پس‌انداز و سلامت جسمی و ذهنی کارگران.

بیکاری نه مطلوب کارفرماست و نه مطلوب کارگر، اما بارها و بارها بر سرشان آوار می‌شود. مدافعان سرمایه‌داری همیشه نگرانند که مبادا کارگران بیکار، به عنوان قربانیان سرمایه‌داری، گوشه شنوا برای منتقدان سرمایه‌داری پیدا کنند و به این ترتیب ائتلافی میان آنها شکل بگیرد. ائتلاف قربانیان و منتقدان سرمایه‌داری در گذشته نظام را به چالش کشیده و حالا باز هم آن را تهدید می‌کند.

بیکاری اغلب بخشی از دور باطل سرمایه‌داری است. کارگران بیکار درآمد خود را از دست می‌دهند و در نتیجه از مصرف خود کم می‌کنند. این امر سرمایه‌داران را از تقاضای بازار برای کالاهای مورد نیاز کارگران و در نتیجه سود انباشتی از فروش آن

کالاها] محروم می‌کند و سرمایه‌داران هم در پاسخ به این وضع بخشی از نیروی کار خود را اخراج می‌کنند. این حرکت نیز به نوبه خود باعث بدتر شدن وضعیت بیکاری می‌شود و به این ترتیب دور باطلی شکل می‌گیرد.

در دنیای سرمایه‌داری پدیده‌های بسیاری هست که می‌تواند جرقه بیکاری را بزند. اما این که هر مورد بیکاری به گرداب این دور باطل بیفتد یا نه بستگی به این دارد که آن بیکاری اولیه در سرمایه‌داری تحت چه شرایطی به وقوع پیوسته است. مثلاً، فرض کنید تغییر ذائقه مشتری باعث می‌شود محصول الف کم‌تر خریداری شود در این صورت سرمایه‌دار کارگرانی که محصول الف را تولید می‌کنند اخراج می‌کند. این روند ممکن است به دوری باطل بینجامد - مگر آن که مشتری ذائقه‌اش مثلاً متمایل شود به خرید بیشتر محصول ب که در این صورت سرمایه‌دار ممکن است کارگرانی را که از کار تولید الف اخراج شده‌اند برای تولید ب استخدام کند.

بیکاری صعودی و سرسام‌آوری که حاصل ناتوانی سرمایه‌داری برای مقابله با بیماری جهان‌گیر کروناسست با مثال ما فرق دارد. بیکاری همین حالا هم گرفتار دور باطل شده است. ویروس کرونا فقط جرقه را زد، ولی واکنش سرمایه‌داری ضعیف‌شده به این جرقه یک فروپاشی اقتصادی بود. مخصوصاً در ایالات متحده مقابله با بحران بیکاری ناشی از بیماری جهان‌گیر - یعنی افزایش استخدام در جاهای دیگر در نظام اقتصادی - خیلی دیر هنگام و ضعیف صورت گرفت. به طور مثال، افزایش استخدام در بخش خدمات پخش و توزیع اقلام مصرفی نتوانست میلیون‌ها نفری را که از رستوران‌ها، کافه‌ها، عمده‌فروشی‌ها، هتل‌ها، شرکت‌های هواپیمایی و غیره اخراج شده‌اند جذب کند و به این ترتیب ابعاد بیکاری به حد انفجار رسید.

ولی ضرورتی نداشت هیچ کدام از اینها به این ترتیب اتفاق بیفتند. می‌شد ماجرا طور دیگری پیش برود. دولت ایالات متحده می‌توانست، مثل «نیو دیل» دهه ۱۹۳۰، زیر نظر دولت فدرال برنامه‌های اشتغال گسترده تدارک ببیند. این کار می‌توانست اساس اشتغال مجدد میلیون‌ها نفری شود که به خاطر تعطیلی بخش خصوصی توسط کارفرماها اخراج شده‌اند. فهرست شغل‌های مفید اجتماعی، برای این دسته شاغلان که زیر نظر دولت فدرال مشغول کار می‌شوند، می‌تواند برنامه‌هایی سراسری

در آمریکا را شامل شود که از جمله آن‌ها کارهایی است مثل تست همگانی ویروس کرونا؛ ویروس‌زدایی و شستشوی فضاهای عمومی؛ سازماندهی مجدد تسهیلات عمومی برای اجرای برنامه فاصله‌گذاری اجتماعی در مواقع لزوم؛ برنامه‌های آموزشی مستمر از طریق رسانه‌های اجتماعی برای دانش‌آموزان مدارس دولتی (و همچنین برای عموم مردمی که به دنبال آموختن مهارت‌های مختلف هستند)؛ سازماندهی اقتصاد با موازین «سبز»؛ ایجاد بخش تعاونی کارگری در اقتصاد و مانند اینها.

سرمایه‌داری به خیال خودش یک نظام اقتصادی «عقلانی» است. ولی وقتی ابزارها، تجهیزات و مواد خام مورد نیاز برای تولید کالاها و خدمات مفید اجتماعی فراهم است، محروم کردن کارگران از کار غیرعقلانی است. به همین ترتیب غیرعقلانی است که به جای تغییر ساختار و قالب کارخانه‌ها و تبدیل کردنشان به فضاهای ایمن برای محصولات اجتماعی مفید، به حال خود رهاشان کنیم تا خاک بگیرند و بیوسند. چشم بستن بر روی نیاز میلیون‌ها نفر آدم بیکار به داشتن سلامت فیزیکی و ذهنی که از طریق کار مفید به دست می‌آورند نیز امری غیرعقلانی است. و بالاخره -آخرین نکته که اهمیتش کم‌تر از نکات قبلی نیست- محروم کردن کل جامعه از کالاها و خدماتی که می‌توان با استخدام مجدد کارگران [در بخش‌های دیگر] تولید کرد هم کاری غیرعقلانی است. اگر سرمایه‌داران بخش خصوصی نخواهند یا نتوانند بیکاران را به نحوی مفید دوباره وارد کار کنند، پس دولت می‌تواند و باید این کار را انجام دهد.

وقتی ملاحظات سودجویانه به آنجا می‌رسد که تصمیم‌های سرمایه‌داران بخش خصوصی به لحاظ اجتماعی غیرعقلانی می‌شود- تصمیم‌هایی مثل اخراج میلیون‌ها نفر کارگر- در این صورت سود نباید در جامعه ملاک اصلی تصمیم‌گیری‌ها باشد. باید به جای سود ملاکی دیگر قرار داد و تصمیم‌های کسب‌وکارها باید با توجه به «همه جوانب» در بخش‌های مختلف صادر شود. چنین نظامی شاید بتواند کسب‌وکارهای اقتصادی خصوصی و عمومی را ترکیب کند و هر دو را در قالب تعاونی‌های کارگری سازمان دهد. در این تعاونی‌ها، کارگران تصمیم‌های مرتبط با کسب‌وکار اقتصادی خود را با موازین دموکراتیک اتخاذ می‌کنند: هر کارگر یک حق رای دارد. علاوه بر این، دو ذینفع دیگر نیز در تصمیم‌گیری مشارکت می‌کنند و آنها نیز به همان

ترتیب با موازین دموکراتیک شرکت دارند: (۱) مشتریان محصولات هر کسب‌وکار و (۲) ساکنان اجتماعات محلی که هر کسب‌وکار در آن فعالیت دارد.

چنین نظامی کیفیت و امنیت شغلی، مصرف و ساکنان جامعه را اهداف اصلی خود می‌شمرد و این در نظر گرفتن «همه جوانب» و در عین حال سودآوری کسب‌وکار.

پیشنهاد تعاونی‌های کارگری به عنوان چارچوبی برای اشتغال مجدد میلیون‌ها انسانی که طی فروپاشی‌های نظام سرمایه‌داری از کار بیکار شده‌اند به دنبال یک هدف خاص است: کارگران در قالب تعاونی‌های کارگری خیلی سریع‌تر از سرمایه‌داران می‌توانند غیرعقلانی بودن بنیادی بیکاری را ببینند و به آن واکنش نشان دهند. منطقه امیلیا-رومانا در ایتالیا مثال خوبی است: در این منطقه تعاونی‌های کارگری کاملاً نهادینه شده‌اند و ۴۰ درصد از اقتصاد منطقه را تشکیل می‌دهند. نرخ پایین بیکاری در منطقه (نرخ پایین‌تر از ایتالیا و همچنین پایین‌تر از اتحادیه اروپا)، نرخ بالاتر بهره‌وری، رقم چشم‌گیر تولید ناخالص داخلی (GDP) و مانند اینها همه و همه مرهون وجود بخش عظیم تعاونی در این منطقه است. ساختن چنین بخشی در ایالات متحده می‌تواند باعث شود شهروندان این کشور نظام‌های اقتصادی خود را به نحوی درست انتخاب کنند. شهروندان می‌توانند ناظر، خریدار یا کارگر کسب‌وکارهایی باشند که در قالب تعاونی کارگری سازمان‌دهی شده و بنابراین می‌توانند آن را با هم‌تایان خود در قالب سرمایه‌دارانه مقایسه کنند. تنها در این صورت است که شهروندان ایالات متحده می‌توانند طی تصمیمی دموکراتیک و از سر آگاهی انتخاب کنند چه ترکیبی از این دو نظام اقتصادی بدیل را برای خود برگزینند.

حرکت در چنین مسیری کمک می‌کند تا به جستجوی امکان‌های مثبتی براییم که در حال حاضر زیر آوار فاجعه‌بار ویروس جهان‌گیر و فروپاشی عظیم سرمایه‌داری مدفون است.